

که ارزشی ندارد یا فلسفه مفیدی است؟ خیر. کسی منکر مفید بودن این فلسفه نیست. لکن این فلسفه دیگر رنگ بوی فلسفه شناختاری و متافیزیک و جهان‌شناسی‌های کلاسیک را ندارد. فلسفه‌ای است که مسائلی روزمره را حل می‌کند.

### طاها عبدالرحمان یک وجه ممیزی ایجابی و مثبتی دارد و آن این است که حاضر نیست جهان اسلام در غرب هضم شود. دفاع او از جهان اسلام با چه رویکرد و منطقی است؟

ایشان قائل به کلیت فرهنگ جهان اسلام است و از این کل دفاع می‌کند. لکن دفاعش از این کل یک ویژگی‌های خاصی دارد. ایشان یک نظریه‌ای به نام مجال تداولی طرح می‌کند و بعد مبتنی بر مجال تداولی، تقریب تداولی را طرح می‌کند. مجال تداولی چیست؟ مجال یعنی همان چیزی که مجال جولان است. یعنی بستر و زمینه‌ای که اموری در آن دَوْران و تداول دارد. از این منظر بسیار به معنای فرهنگ نزدیک است. ایشان می‌گوید که مجال تداولی یعنی جایی که معانی‌ای در آن جریان دارند و فرق می‌کند با فرهنگ. چون بسیاری از امور در فرهنگ هستند که دست‌به‌دست نمی‌شوند و تداول و جریان ندارند. از این جهت اموری هستند که در این فرهنگ مسکوت هستند. لکن مجال تداولی مجالی است که یک امور، روزانه در آن دست‌به‌دست می‌شوند و در اقصواء الناس می‌چرخند و مردم استعمال می‌کنند. به طوری که پذیرفته‌اند که اینها جزء مسلمات است. کسی در اینها تردیدی ندارد. مثلاً امر توحید در مجال اسلامی یک امر مسلمی است. دست‌به‌دست می‌شود و مورد پذیرش است. نمی‌شود در مجال تداولی جهان اسلام باشید لکن توحید یا مثلاً بحث نبوت پیامبر اسلام یا مانند بحث حسن و قبح یا بحث‌های دیگر را قبول نداشته باشید. اینها را می‌توانیم جزء عناصر مجال تداولی بدانیم.

مجال تداولی مجال مسلمات است. عرصه‌ای است که امور مسلم و پذیرفته شده و همگانی در آن جریان دارد و از امور اختلافی پرهیز می‌شود. نظریه‌پردازی در خصوص مجال تداولی مبتنی بر آن پذیرفته شده‌ها و آن مسلمات مشهوره است. از این جهت ایشان مبتنی بر مجال تداولی، بحث تقریب تداولی را طرح می‌کند. طاها عبدالرحمان تاکید دارد که من متفکر مجال تداولی جهان اسلام هستم و برای این مجال کار می‌کنم. اینجا روحیه کلامی طاها عبدالرحمان خود را نشان می‌دهد. متکلم با مسلمات و مشهورات کار می‌کند و این عمل برخلاف فیلسوف است. یعنی مبتنی بر این مجال دست به نظریه‌پردازی می‌زند و ابایی هم ندارد که کسی بگوید این نظریه شما که مبتنی بر مجال تداولی شما است، آیا شأن شناختاری دارد؟ آیا مطابق با واقع است یا خیر؟ ایشان از یک نکته‌ای کمک می‌گیرد و آن بحث خاتمیت و نهایی بودن و کامل بودن دین اسلام است. ایشان می‌گویند این مجال تداولی مهمات و مسائلی را از دین اسلام گرفته است و دین اسلام دین خاتم و دین حق است و از این جهت ضمانت و پشتوانه این مجال تداولی، همان دین اسلام است و ایشان از این جهت می‌تواند برای این مجال تداولی هم ادعای مطالبت کند، هم ادعای جهان شمولی کند. بی‌جهت نیست که مثلاً وقتی با غرب مواجه می‌شود سعی می‌کند که اصلاح غرب را یک مسئولیت جهان اسلامی تعریف کند. یعنی می‌گوید ما نسبت به اصلاح غرب مسئولیت داریم چون دین اسلام یک دین نهایی است و دین کامل است و وضعیت فعلی غرب در زمان دین اسلام اتفاق افتاده است و از این جهت مسئولیت داریم.

ایشان یک بحث زمان‌های اخلاقی را مطرح می‌کند و می‌گوید زمان اخلاقی یهودی تا زمانی بود که زمان اخلاق مسیحی آمد. زمان اخلاق مسیحی تا زمانی بود که زمان اخلاقی اسلامی آمد و زمان اخلاقی اسلامی امروز مستقر و مستمر است و از این جهت هر فعلی در این زمان اتفاق بیفتد ما نسبت به آن مسئول هستیم. لذا غرب جدید و پدیده مدرنیته در زمان اخلاقی اسلام اتفاق افتاده است و ما در قبال آن مسئول هستیم و باید آن را اصلاح کنیم. یعنی مبتنی بر این نگاه به جهان اسلام می‌تواند از مجال تداولی خودش دفاع و آن را مطابق با واقع و حتی جهان شمول تعریف کند. ایشان می‌گوید ما مجال تداولی داریم و نمی‌توانیم در این مجال را روی مجال‌های دیگر ببندیم. غرب هم یک مجال تداولی دارد عناصر یک مجال وارد عناصر مجال‌های دیگر می‌شوند خصوصاً در زمان ما که غرب یک مرکزیتی دارد و یک سیطره‌ای دارد و ما مورد تعدی واقع شده‌ایم و عناصر این مجال غربی به صورت گسترده وارد مجال تداولی جهان اسلام می‌شوند. ما نمی‌توانیم به هر عنصری اجازه ورود بدهیم. عناصر وارد شده و عناصری که از یک مجال دیگر آمده‌اند باید به اقتضات تقریب تداولی تن دردهند و نمی‌شود هر عنصری را وارد مجال تداولی کرد.

**عبدالرحمان تفکیکی بین روح مدرنیته و واقع مدرنیته می‌دهد. روح مدرنیته اقتضای این را دارد که دستاوردهایش تعمیم و توسعه پیدا کند. این مدرنیته غربی کل ظرفیت مدرنیته نیست. این روح همچنان قابلیت اجرا دارد و جهان اسلام هم حسب ظرفیت‌هایی که دارد می‌تواند به اجرای این روح اقدام کند و آن هم تاسیس مدرنیته اسلامی است**

اینجا بحث بومی‌سازی است و روح این تقریب تداولی بر سه مولفه اساسی بنیان نهاده شده است. مولفه زبان، عقیده و معرفت. زبان عربی زبان مرسوم جهان اسلام است که قواعد خودش را دارد. عقیده هم عقیده اسلامی است با آن مسلماتش و معرفت هم معرفت مقبول و شایع جهان اسلام است. هر عنصر خارجی که بخواهد وارد شود باید به اقتضات این سه رکن اساسی تن دردهند. یعنی هیچ‌وقت با اقتضات زبان عربی معارضه نداشته باشد. با معرفت رایج و مقبول و مسلم جهان اسلام تعارض نداشته باشد و با عقیده جهانی اسلام تعارض نداشته باشد. هر گزاره‌ای که بخواهد وارد مجال تداولی جهان اسلام شود باید مشمول تقریب تداولی باشد. برای مثال ایشان وقتی کوجیتوی دکارت را به زبان عربی ترجمه کند به این شکل عمل می‌کند. اکثر مترجمان این گونه ترجمه کرده‌اند «انا افکر فانا اذا موجود و ترجمه‌هایی شبیه به همین. لکن ایشان حسب مولفه‌های زبان، عقیده و معرفت این ترجمه‌ها را ناقص و غیروومی می‌داند و درصدد است که یک ترجمه اصیل و بومی ارائه دهد. ایشان بعد از مباحث مختلف می‌رسد به اینکه ما باید این گزاره را به «انظر تجد» ترجمه کنیم نه به انا افکر فانا اذا موجود. اصلاً «انا» یا «من» گفتن در مجموعه تداولی اسلام یک امر مذموم است. من که نمی‌توانم محور یا معیار همه چیز باشم. من گفتن غیر اخلاقی است. من که نمی‌توانم معیار وجود یا عدم وجود اشیا باشم. ایشان می‌گوید: «انظر تجد. نگاه کن می‌یابی، اگر ما بخواهیم به اقتضای تقریب تداولی در کوجیتوی دکارتی تغییر بدهیم باید بگوییم انظر تجد. بنگر می‌یابی. ما باید ترجمه تاصیلی یعنی ترجمه‌ای که ریشه در بنیان‌های فکری جهان اسلام دارد را انجام دهیم و اگر اجازه دهیم گزاره‌ها به صورتی وارد شوند که به تقریب تداولی تن دردهند باعث می‌شود که ناسازواری در مجال تداولی ما اتفاق بیفتد و این به کلیت فرهنگ جهان اسلام و به کلیت مجال تداولی جهان اسلام لطمه می‌زند.»

این هم نکته‌ای در مورد تقریب تداولی که اتفاقاً در مباحث مربوط به بومی‌سازی و علوم انسانی و علوم غربی می‌تواند مورد توجه باشد. این به معنای این نیست که تقریب تداولی طاها عبدالرحمان یک امر نهایی است و ناقدی ندارد. خیر بعضی از منتقدان هستند که نقد کرده‌اند. مثلاً آقای علی حرب که یک متفکر پست‌مدرن معاصر است به قضیه کوجیتوی دکارت و ترجمه‌اش توسط عبدالرحمان اعتراض می‌کند و می‌گوید این باعث می‌شود که ما باب تعامل را ببندیم و به انزوا بپیچیم. هم راجع به تقریب تداولی می‌شود صحبت کرد و هم راجع به نقدی که جناب آقای علی حرب دارد. لکن اینها نکات تازه‌ای هستند که در کار طاها عبدالرحمان دیده می‌شوند. این قضایای تقریب تداولی انسان را به یاد تقریب منطق می‌اندازد. کاری که پیشگامان این جریان انجام داده‌اند هم همین‌طور است. آنها می‌خواستند منطق را بومی کنند و دست به این کار زنند.

### یکی از اموری که در کار طاها عبدالرحمان مورد توجه است، نقد اخلاقی غرب و ارائه بحث مدرنیته اسلامی است، او در پی آشتی بین دین و تجدد مانند تلاش‌های دیگر متفکران برمی‌آید یا تلاش می‌کند تفسیری مدرن از آموزه‌های اسلامی ارائه کند یا بحث دیگری دارد؟

ایشان می‌گویند چگونه غرب به خودش اجازه می‌دهد که دین و معارف اسلامی را نقد کند ما هم همین اجازه را به خودمان می‌دهیم که از منظر

اخلاق اسلامی، غرب را نقد کنیم. اشاره کردم که بحث نظریه‌زمان‌های اخلاقی ایشان می‌گوید امروز زمانه اخلاقی جهان اسلام است و ما نسبت به مساله غرب مسئولیت داریم. این امر در زمان اخلاقی ما واقع شده است و ما به نقدش می‌پردازیم. ایشان نقدهای بسیار زیادی نسبت به فیلسوفان و متفکران غرب دارد. ایشان از کتاب سوال الاخلاق شروع کرد و نقد نظریه اخلاقی کانت را نوشت. نقد دکارت، فروید لاکان، نیچه و... به طور وسیعی در کار طاها عبدالرحمان دیده می‌شود.

مجموعه نقدهایی که طاها عبدالرحمان به غرب دارد مبتنی بر مجال تداولی اسلام است. یعنی برای نقد غرب از داشته‌های جهان اسلام بیشترین استفاده را می‌کند. موقف و تمرکزش بر نیروی اخلاقی جهان اسلام است. نیروی اخلاقی جهان اسلام از نظر طاها عبدالرحمان نیروی بسیار توانمندی است که حتی توان اصلاح غرب جدید را دارد و می‌تواند غرب را به سامان بیاورد.

در این مسیر گام اول این است که نقد و مقاومت کنیم. مقاومت یک مرحله است ولی مرحله بعد اقامه یا تاسیس است. ایشان به سه مفهوم که ریشه واحدی دارند اشاره دارد. بحث قوم و مقاومت و اقامه. اینکه ما باید قوام خودمان را داشته باشیم، بعد مقاومت و بعد اقامه کنیم. بعد از نقد، نوبت به اقامه و تاسیس می‌رسد. تاسیس مدرنیته اسلامی مدنظر است. مدرنیته اسلامی نظریه خاصی است که جناب طاها عبدالرحمان در کتاب روح مدرنیته مطرح می‌کند. به نظر من این کار یک رویکرد متفاوت به مدرنیته غربی است. اکثر متفکران جهان اسلام خصوصاً آنهایی که رویه معاصر دارند، مدرنیته غرب را یک آرمان می‌دانند و امر شگفت‌انگیزی می‌شمارند که نمی‌شود از آن عبور کرد. سعی می‌کنند خودشان را با آن تطبیق دهند. لکن کار عبدالرحمان یک مواجهه فعال با مدرنیته غربی است. ایشان از همان اول شروع می‌کند و یک تفکیکی بین روح مدرنیته و واقع مدرنیته می‌دهد و می‌گوید مدرنیته یک روح و یک واقع دارد. روح مدرنیته از نظر ایشان سه مولفه دارد. مولفه اول مولفه رشد است. یعنی همان بلوغ و کمال. انسان از وابستگی در می‌آید و تقلید نمی‌کند. این مولفه رشد و بلوغ است. مولفه دوم مولفه نقد است. یعنی آن چیزهایی را که پذیرفته شده است و همه فکر می‌کنند درست است، نقد می‌شود. بحث شمول مولفه سوم است. مولفه شمول یعنی ما نباید اسیر خاص‌گرایی باشیم. روح مدرنیته اقتضای این را دارد که دستاوردهایش تعمیم و توسعه پیدا کند. روح مدرنیته این اقتضای را دارد که در یک مجال خاص محصور نمی‌ماند و تعدی پیدا می‌کند. روح مدرنیته مثل قانونی است که باید اجرا شود. یکی از مجال‌هایی که آمدند و این روح را پیاده کردند همین غربی‌ها بودند که منجر به تولید مدرنیته غربی شد. این مدرنیته غربی کل ظرفیت مدرنیته نیست. روح مدرنیته پیوسته به تطبیق‌ها و اجزای دیگر فرامی‌خواند و این گونه نیست که مدرنیته غربی اولین مدرنیته باشد. مدرنیته‌هایی از قبل هم بوده است که ما وقتی این سه مولفه روح مدرنیته را تطبیق می‌کنیم، می‌بینیم که اینها هم مدرنیته بوده‌اند مثل مدرنیته‌ای که در چین بود یا حتی وضعیتی که ما در دوران طلایی جهان اسلام داشتیم. آن هم یک نمونه از مدرنیته بود و مدرنیته‌های بعدی هم در راه هستند. یعنی به این معنا نیست که با یک بار تطبیق این روح، این روح برای همیشه به پایان برسد. خیر، روح وجود دارد و به صورت یک قانون کلی است و چشم‌انداز و افق دارد که نیاز به اجرا دارد.

هر مجال و هر ملت و هر امتی حسب مسلمات خود به اجرای این روح می‌پردازد. اتفاقاً یکی از ناقص‌ترین تحقق‌های روح مدرنیته همین مدرنیته غربی است. جناب طاها عبدالرحمان تاکید دارد که این مدرنیته یک نوع مدرنیته ناقص است. چون مبادی‌اش مشکل دارد وقتی مسلماتش را می‌بینید مسلماتی نیست که مجال تداولی جهان اسلام بخواهد اینها را بپذیرد. مثلاً مرکزیت انسان یا عقل خود بنیاد که جهان اسلام نمی‌تواند این مسلمات را بپذیرد. آنها حق دارند که حسب مسلمات خودشان به تطبیق این روح بپردازند و آن را اجرا کنند لکن ما نباید اجرای غربی روح مدرنیته را نمونه نهایی بدانیم. این یک نمونه ناقص است. لکن این روح همچنان قابلیت اجرا دارد و جهان اسلام هم حسب ظرفیت‌هایی که دارد می‌تواند به اجرای این روح اقدام کند و آن هم تاسیس مدرنیته اسلامی است. ما ابتدا باید تعدی‌ها و چالش‌های خودمان را با این تحقق غربی مدرنیته برطرف کنیم و در مرحله بعد شروع کنیم به اجرای آن روح.

اتفاقاً مشکل ما در تاسیس مدرنیته اسلامی مضاعف است. چون اولاً باید مساله خودمان را با این تطبیق موجود برطرف کنیم و بعد مبدعانه به اجرای آن روح بپردازیم. این هم نگاهی است که جناب عبدالرحمان در مورد مدرنیته دارد که یکی از ابعاد برجسته پروژه فکری عبدالرحمان بحث تاسیس مدرنیته اسلامی است.